

بازشناسی جنبشهای اجتماعی نوین*

اثر: کرایج کالبون
برگردان: اسماعیل رحمانپور
مهدی صفار دستگردی

مقدمه

تقریباً بعد از ۱۹۶۸، تحلیل‌گران (جنبشهای اجتماعی) و شرکت‌کنندگان (در آنها) بحث «جنبشهای نوین اجتماعی» را آغاز کردند. این جنبشها خارج از مجرای نهادهای رسمی فعالیت می‌کردند و به جای اهداف صرفاً اقتصادی بر مسائل شیوه زندگی، اخلاق، یا «هویت» تأکید داشتند. مثالهای متعددی بیانگر این مفهوم‌سازی بودند. آلبرتو ملوچی^(۱) (۱۹۸۸:۲۴۷) برای نمونه، به فمینیسم، «جنبش سبزه‌ها»، جنبش صلح و جنبش جوانان استناد می‌کند. سایرین جنبش هم‌جنس‌بازان، جنبش حقوق حیوانات و جنبشهای ضدسقط جنین و طرفدار سقط

جنبشها در مقایسه با جنبش کارگران که پارادایم جنبش اجتماعی مدل «قدیمی» بود، و مارکسیسم و سوسیالیسم که معتقد بودند طبقه موضوع اصلی سیاست است و یک تغییر ویژه اقتصاد سیاسی می‌تواند کل بیماریهای اجتماعی را درمان کند، جدیدند. آنها حتی در مقایسه با لیبرالیسم رایج و فرضیه‌اش در باب هویتها و منافع فردی ثابت نیز جدیدند. بنابراین، جنبشهای نوین اجتماعی تقسیم معمول سیاست به چپ و راست را به چالش کشیدند و تعریف سیاست را آن قدر بسط دادند تا موضوعاتی را دربرگیرند که (قبلاً) خارج از حوزه فعالیت سیاسی تلقی می‌شدند (Scott, 1990).

* این مقاله، ترجمه چکیده‌ی مقاله ذیل می‌باشد:

Craig Calhoun, "New Social Movements' of the Early Nineteenth Century" in "Social Science History", 17:3 (Fall 1993), pp.385-428.

جنین را نیز به این مجموعه افزوده‌اند. گفته می‌شود موضوعات، شیوه‌ها و پیروان این جنبشها کاملاً جدیدند. از اینها گذشته، این

این جنبش‌های نوین اجتماعی (NSMs)^(۲) که NSMs وجه تمایز اوایل قرن بیستم اند را تا حدودی از جنبش چپ جدید و جنبش‌های دانشجویی مرتبط با آن در دهه‌ی ۱۹۶۰ بوجود آمدند. مفهوم‌سازی نو و بدیع این جنبش‌ها بخشی از خود جنبش‌ها و همین‌طور حاصل تحلیلهای دانشگاهی [به‌ویژه در اروپا] بود که از بحث این جنبش‌ها به عنوان فرصتی برای اصلاح یا رد نظریه مارکسیستی و سیاست اجتماعی دموکراتیک استفاده کردند. هنگامی که جنبش‌های اجتماعی جدید به مثابه نشانه‌های جامعه پسا صنعتی یا پسا مدرن تلقی شدند، تأکید بر تازگی این جنبش‌ها تا مرز ادعای آغاز دوره‌ای جدید پیش رفت. با این حال، در این [فصل] من معتقدم که این ادعای تاریخی نهفته در ایده‌ی جنبش‌های نوین اجتماعی (همانند آنچه در پسا مدرنیسم و پسا صنعت‌گرایی نهفته است) فریبنده است. من به کاوش و بررسی ویژگی بارز و عمده منتسب به NSMs در ادبیات جدید می‌پردازم و نشان می‌دهم که آنها با بسیاری از جنبش‌هایی که در اوایل قرن هیجده و مخصوصاً اوایل قرن نوزده ظهور کردند، کاملاً مطابقت دارند. با این حال منظور من در این مورد کاملاً منفی نیست؛ پیشنهاد نمی‌کنم که این عقیده کلی

کنار بگذاریم. و انهدش این ادعای کاذب تاریخی به ما این امکان را می‌دهد که کل تاریخ مدرن جنبش‌های اجتماعی را بهتر درک نماییم. این کار در سه جهت صورت می‌گیرد. اول، همان‌طوری که تارو^(۳) (۱۹۸۹) نشان داده است، بسیاری از ویژگیهای ذکر شده در خصوص شکوفایی جنبش‌های دهه ۱۹۶۰ و پس از آن ممکن است ناشی از نوظهور بودن تک تک جنبش‌ها باشد نه ویژگیهای جدید موج کلی جنبش‌ها. به دیگر سخن، تمام جنبش‌ها در مرحله آغازین خود - از جمله جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی - با بعضی از جنبه‌های مدل NSM هم‌خوانی دارند. دو این که، اگر ما به کثرت ذاتی اشکال، محتواها، مبانی اجتماعی و معنی آنها برای پیروان و مشارکت‌کنندگان توجه بکنیم و سعی نکنیم که درک ما از آنها بر اساس یک مدل واحد که توسط جنبش‌های کارگری و انقلابی تعریف شده‌اند و یا در مجموعه واحدی از سوالات ابزاری در مورد بسیج باشد، بهتر می‌توانیم تمامی جنبش‌های اجتماعی را تحلیل کنیم. در هر دوره تاریخی، حداقل در عصر مدرن، می‌توان کلی

حوزه جنبشهای اجتماعی را شناسایی کرد که از طریق روابط بایکدیگر شکل گرفته اند و علی‌رغم تداخل پیروان، بالقوه باب طبع پیروان گوناگونی اند. در مورد جنبشهای گوناگون این عرصه می‌توان آن نوع سوالاتی را طرح کرد که نظریه جنبش نوین اجتماعی بانی آن بوده - در مورد سیاست هویت، امکان تصور جنبشهایی که به خودی خود غایتند و... - و تنها به سوالات مربوط به بسیج منابع یا مارکسیسم محدود نباشیم. سوم این که، اگر ما توسعه‌گرایی^(۴) را کنار بگذاریم که جنبشهای اوایل قرن نوزدهم را طلیعه‌های پیوند بعدی طبقه کارگر با سوسیالیسم یا چیز دیگری مثل مسیرهای انحراف تاریخ تلقی می‌کند، و اگر جانب مخالف آن را نیز کنار بگذاریم که از جستجوی الگوهای کلان تاریخی امتناع می‌ورزد، می‌توانیم به مطالعه و بررسی در این زمینه بپردازیم که چه عواملی تعیین می‌کنند که مشخصه دوره‌های زمانی [در چارچوب ویژه] در حوزه کلی جنبشهای اجتماعی، تعدد یا یکی شدن یا گسترش یا رکود باشد. [...]

نکته اساسی این است که تفکیک جنبشهای مذهبی، به عنوان مثال، از جنبشهایی که به طور کلیشه‌ای، اجتماعی و سیاسی قلمداد می‌شوند گمراه‌کننده است. جنبشهای مذهبی ممکن است برنامه کار سیاسی و اقتصادی داشته باشند - مخصوصاً هنگامی که سیاست منحصرأ به عنوان موضوع مرتبط با دولت تلقی نمی‌شود - مطلب اساسی‌تر آنکه همان طوری که ای. پی. تامسون^(۵) (۱۹۶۸) به وضوح نشان داده است، جنبشهای مذهبی و کارگری می‌توانند بایکدیگر تأثیر بگذارند، برای جذب طرفدار به رقابت بپردازند و در زندگی بعضی از فعالان نشان مکمل یکدیگر باشند؛ خلاصه آنها می‌توانند بخشی از قلمرو یک جنبش اجتماعی باشند. بخشی از مشکل این است که بخش اعظم تحلیل سنتی از جنبشهای اجتماعی (وبه‌طور اعم، کنش جمعی) مسائل مربوط به فرهنگ یا تفسیر معنا را نادیده گرفته یا آشکارا آنها را کنار گذاشته است. این امر معمولاً باعث می‌شود توجه، از آن جنبشهایی که عمدتاً با ارزشها، هنجارها، زبان، هویتها و فهم جمعی - از جمله فهم خود مشارکت‌کنندگان در جنبش - ارتباط دارند منحرف شده و به‌آنجایی که به صورت ابزاری بر تغییر نهادهای سیاسی و اقتصادی تأکید می‌کنند، معطوف گردد. تحلیل‌گران

شاید از ترس همراهی با گزارشهای بی اعتبار روانشناسی توده‌ها غالباً از پرداختن به احساسات خودداری کرده‌اند. عجلتاً، بهتر است که جنبشهای اجتماعی را دربرگیرنده تمامی تلاشها در جهت تأثیرگذاری بر الگوهای فرهنگ، کنش اجتماعی و روابط بدانیم، به طوری که این تأثیرگذاری، وابسته به مشارکت تعداد زیادی از مردم در کنش جمعی هماهنگ و خود سازمان یافته (متمايز از کنشهای تحت نظر دولت یا الزام نهادها) باشد.

هم طیف وسیع جنبشهای اجتماعی جدید و هم ادبیاتی که به آنها برچسب NSMs زده است، مشوق یک چنین نظر گسترده‌ای می‌باشند. ما به جای رد نظریه NSMs به خاطر سوء تعبیر آن از تاریخ، باید اهمیت مسائلی را مدنظر قرار دهیم که این نظریه برای درکی کلی از جنبشهای اجتماعی مطرح می‌کند. «سیاست هویت» و مسائل

مشابه (حتی در اوج سیاست حزب لیبرال و مبارزه سازمان یافته اتحادیه کارگری) به آن اندازه که در بررسیهای معمول دانشگاهی مغفول واقع شدند اصلاً از قلمرو فعالیت جنبش اجتماعی غایب نبودند. مخصوصاً بعد از ۱۸۴۸، همزمان با «علمی‌تر» شدن

سوسیالیسم، دانشمندان علوم اجتماعی نیز سنتهای کنش مستقیم، هویت‌های جمعی سیال و متغیر و اقدامات مشترک و سایر اقدامات در جهت غلبه بر تقسیم بندی سازمان مؤثرتر جنبشها براساس ملاک وسیله / هدف را فراموش کردند. (Calhoun 1989).

عرفی‌گرایی دانشگاهیان خصوصاً، و روشنفکران بعد از عصر روشنگری عموماً ممکن است موجب شده باشد که کنش جمعی مبتنی بر مذهب و دیگر گرایشهای معنوی‌تر، به گونه‌ای متفاوت از جنبش اجتماعی «واقعی» سوسیالیسم متکی بر اتحادیه کارگری یا [متفاوت از] لیبرال دموکراسی جلوه کند. ناسیونالیسم غالباً انحرافی و افسرگراتلقی می‌شد تا شکل نوینی از جنبش اجتماعی و شکل‌گیری هویت. فمینیسم در ابتدا توجه محققان را چندان به خود جذب نکرد اما بعداً توانست از نو خود را نشان دهد.

باری، یک نوع جنبش - اقدامی رسماً سازمان یافته و مؤثر که اهداف اقتصادی یا نهادهای سیاسی را نشانه می‌رفت - در بخش عمده اواخر قرن نوزده و قرن بیست نسبتاً جدید و رو به رشد بود و غالباً به اشتباه تنها به مثابه گرایش مترقی، آینده منطقی سیاست

یا حتی سیاست شورشی تلقی شده است. این الگو مخصوصاً در اروپا در طی دوران تفوق دموکراسی کارگری و اجتماعی مطرح شد و این چیزی بود که آمریکا را منحصر به فرد جلوه می داد. اما در هیچ جا سیاست جنبشها هرگز محدود به این شکل نبوده است. هرچند آمریکا اتحادیه های کارگری و سیاست سوسیالیستی نسبتاً ضعیفی داشت، در عین حال باعث گسترش نسبتاً قوی و باز نوع دیگری از جنبش اجتماعی، یعنی جنبشهای نوین اجتماعی بود. این مسئله در تمامی تاریخ آمریکا مصداق داشته و در اوایل قرن نوزده که این (فصل) بر آن تأکید دارد، کاملاً بارز است.

البته رشد جنبشها در این دوره، بین المللی بود (همان طوری که من با ارائه مثالهای مختصری در مورد فرانسه و بریتانیا آن را توضیح خواهم داد). در واقع حوزه جنبشهای اجتماعی در اوایل قرن نوزده ذاتاً بین المللی بود و مشارکت کنندگان از کشورهای مختلف را نه تنها از طریق ارتباطات بلکه توسط الگوی مهاجرت به هم پیوند می داد؛ در این الگوی مهاجرت افراد واقعاً از کشوری به کشور دیگر می رفتند بدون اینکه از حال و هوای جنبش خود خارج

شوند. ارتباط مارکس با تندروهای آلمان در لندن و یادداشتهای منتشر شده او در روزنامه آنها در نیویورک و همین طور بحران روشنفکران پناهنده را در پاریس بین سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ به خاطر آورد (Kramer, 1988). مهاجرت به آمریکا - برای مثال برای پیوستن به کمون سوسیالیستی یا ایجاد یک اجتماع مذهبی - وجه بارز این دوره بود و غالباً با مشارکت در جنبشها مرتبط بود. با این حال، تنها کافی است که مسافرتهاى تام پین^(۶) را به خاطر بیاوریم تا به یادمان باشد که جهت مهاجرت و عبور از آتلانتیک ممکن است برعکس شود. [...]

توضیح ویژگیهای جنبشهای نوین اجتماعی

طی سالهای اوایل قرن نوزده مشارکت طلبی^(۷)، (جنبش) خودداری از مشروب الکلی و همین طور جنبشهای مختلف مرتبط با رژیمهای غذایی و سبک زندگی صدها هزار هوادار را در اروپا و آمریکا به خود جذب کردند. بیداری مذهبی، احیا و گسترش مذهب، روحانیت ستیزی و آزاداندیشی موضوعات اصلی بودند.

جنبشهای ضدبرده‌داری یا الغای برده‌داری داشتند. غالباً ارتباط نزدیکی با مذهب داشتند اما از هرگونه سازمان مذهبی خاص جدا و مستقل بودند. آموزش همگانی هدف مبارزه بود و در آمریکا به موفقیت‌های اولیه‌ای دست یافت. نباید درباره‌ی فاصله میان اروپا و آمریکا حتی بعد از اواسط قرن اغراق شود. گفتمان ملی‌گرای اتحادیه (شمالی) در قبل و بعد از جنگ داخلی - حتی با در نظر گرفتن ایده «تقدیر آشکار»^(۸) - در مجموع تفاوتی با گفتمان ملی‌گرای ژوزه په گاریبالدی^(۹) و (شبکه) اروپای جوان^(۱۰) یا ژوزه په ماتسینی^(۱۱) نداشت. بومی‌گرایی، از Know-Nothings^(۱۲) گرفته تا عوام‌گرایی دایماً در طی قرن نوزده تجدید می‌شد و خصوصت‌های نژادی، قومی و مذهبی که توسط کولوکس کلان^(۱۳) به اوج رسید کلاً چندان تفاوتی با بعد بیگانه‌ستیزی ملی‌گرایی نداشت. به علاوه، جنبشهای قومی و ملی‌گرا هرگز آن قدر که ملوچی (1989:89-92) عنوان می‌کند به طور کامل توسط طبقه (اجتماعی) سرکوب نشدند بلکه در سرتاسر مدرنیته دچار فراز و نشیب شده‌اند جنبشهای زنان و خودداری از مصرف مشروب الکلی باعث تجدید بسیجهایی شدند که ریشه در قرن هیجده

داشتند. اوایل قرن نوزده شاید تا دهه ۱۹۶۰ مستعدترین زمینه برای جنبشهای اجتماعی بوده است.^(۱۴) در واقع، نیاکان بسیاری از جنبشهایی که به مفهوم‌سازی NSMs در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ منجر شدند، در بخشی از دوره شکوفایی قرن نوزده بودند. در اوایل قرن نوزده نیز جنبش کارگری، جنبش اجتماعی جدیدی بود اما در میان جنبشهای دیگر اولی نبود تا چه رسد به اینکه برتر باشد؛ این ایده که یک جنبش متکی به طبقه ممکن است ادعای جهانشمولی کند چندان شایع نبود. اگر از این ادعا صرف نظر کنیم که آنها مشخصاً در اواخر قرن بیست کارآیی دارند، ایده‌های اصلی نظریه NSM عینک مناسبی برای نگاه به جنبشهای اجتماعی اوایل قرن نوزده ارائه می‌کنند. به ویژه، اینک به فهرست آن جنبه‌هایی از NSMs در اواخر قرن بیست می‌پردازم که از آنها به عنوان بارزترین جنبه‌ها یاد می‌شود.^(۱۵) در بخش اعظم کار با تأکید بر مثالهایی مختصر نشان می‌دهم که هر کدام، موضوع یا جنبه شاخص جنبشهای اجتماعی اوایل قرن نوزده بوده‌اند.

می‌تواند به مفهوم گامی اساسی به جلو باشد، مشکل می‌کند... تأکید بر برتری اخلاقی نهفته زنان می‌تواند مبنای اطمینانی جدید، انرژی‌ای جدید و ادعایی جدید در مورد تفاوت بالقوه زنان را با خود به همراه بیاورد» (1985a:3). این مسئله در چارچوب معیارهای ایجاد شده توسط NSMs (و نظریه‌های بسیار جدید پس‌اساختارگرا و فمینیستی) راحت‌تر قابل تشخیص است تا در چارچوب لیبرالیسم و جهانی‌گرایی^(۱۹) کلاسیک که مفروضات مورد اشاره رندال را القا می‌کنند. سخن کاترین بارمی^(۲۰) به پیروی از اون مبنی بر اینکه «زنان و مردان از لحاظ تنوع دو گونه‌اند و از لحاظ برابری یکسانند» (نقل شده از رندال 1985b:308) دیگر به نظر چندان عجیب نمی‌آید. زنان در اوایل قرن نوزده مدعی بودند که تفاوت از نظر اخلاقی و افکار عموم امری معقول است در حالی که این تفاوت تاریخ آخر قرن بیستم به روشنی تعریف نگردیده بود. «همان طوری که طبق خواست الهی دو جنس با هم انسانیت را شکل می‌دهند، من معتقدم که اراده الهی بر این استوار است که اثر و تلاش هر دو جنس در کنار هم برای تکمیل موفقیت هرگونه نهاد انسانی یا تمام

هویت، استقلال و خودشکوفایی

NSMs در مقایسه با اهداف عمدتاً ابزاری و اقتصادی جنبش کارگری نهادینه شده و احزاب سوسیال دموکرات اروپا، اساساً بر «سیاست هویت» تأکید داشته‌اند (1992 Aronowitz). با این حال، بسیاری از خود این جنبش‌ها ریشه در جنبش‌های اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم دارند: ریشه ایدئولوژی فمینیسم مدرن به ماری وولستن کرافت^(۱۶)، ریشه جنبش گسترده زنان به توجه اساسی به برابری جنسی و باز تعریف جنسیت در سوسیالیسم متمایل به اون^(۱۷) (Taylor 1983) و مشارکت نامتناسب زنان در مبارزات لغو برده‌داری، پاکدامنی و دیگر «مبارزات اخلاقی» اوایل قرن نوزده بازمی‌گردد.

با این حال، یافتن این ریشه‌ها لزوماً به معنای شناسایی روند خطی و تک‌جهتی گسترش جنبش‌ها نیست. ادعای برخوردار بودن زنان از هویتی مستقل و نظری اخلاقی، در اوایل قرن نوزده، نسبت به سالهای بعد شکل متفاوتی به خود گرفت. در واقع رندال^(۱۸) معتقد است که همین مفروضات فمینیست‌های قرن بیستم در مورد برابری، فهم این را که ادعای «برابری در عین تفاوت»



شاخه‌های این نهادها ضروری باشد» (1855) خودشان را با ادعاهای متمایز در مورد هویت مطرح می‌نمودند، ادعاهایی که با ادعاهای حوزه‌های عمومی تحت سلطه مردان در جهت کنار گذاشتن زنان چندان بی‌ارتباط نبودند.

فقط اقتدار اخلاقی نبود که برای کسب هویت‌های متمایز زنانه مورد ادعا بود؛ روابط بین جنسیتها نیز مستقیماً مدنظر بودند. به هیچ وجه کنش تمامی جنبشهای اجتماعی اوایل قرن نوزده در حوزه عمومی نبود و برخی از آنها در جهت سیاست سازمان یافته بود. کناره‌گیری از تفکر غالب جامعه به منظور بازسازی روابط انسانی مضمون اصلی جنبشهای اشتراکی آن دوره و همین‌طور مضمون اصلی جنبشهای دینی غالباً هزاره‌گرایی بود که گاه مشترکاتی با هم داشتند (به مطالب ذیل توجه کنید). دیدگاه اشتراکی رابرت اون ممکن است دیدگاه لاک در مورد شباهت و قابلیت انعطاف ذات انسان را مطرح نماید اما این قطعاً مانند تصور شارل فوریه^(۲۲) در مورد اجتماع تعاونی^(۲۳) متشکل از ۱۶۲۰ نفر به منظور ارائه تمام ترکیبات ممکن از احساسات متمایز و ذاتی هر جنس نبود. روابط جنسی نیز برای

1855) Agnes Davis Pochin؛ نقل شده از Rendall 1985b:312. ادعا فقط این نبود که خصوصیات متفاوت زن و مرد مکمل هم هستند (همان طوری که فرهنگ غالب هم با تعصب بیشتر آن را تأکید می‌کرد)، [بلکه] ادعایی در مورد اقتدار اخلاقی فراگرفته در خانه وجود داشت که در اوایل قرن نوزده به طور فزاینده در حال جدایی از حوزه عمومی بود. در آن دنیای کاملاً خانگی، زنان می‌توانستند فرهنگی را برای خود بسازند (و چنین هم کردند) که تماماً یک فرهنگ تحمیلی نبود و در درون خود امکانهای اظهار و ابراز را هم به همراه داشت... این اظهار و ابراز می‌توانست به اظهار خودمختاری تبدیل شود (1985a:3) Rendall، شگفت آنکه ادعای داشتن هویتی متمایز و احتمالاً مستقل در خانه مبنای ادعاهایی در عرصه عمومی قرار گرفت. همان طوری که ماری رایان^(۲۱) (1992، 1990) نشان داده است، بین سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۶۰ حیات عمومی شهروندان آمریکایی به سرعت رشد یافت. موضوع فقط فعال شدن توده خاصی از مردم نبود بلکه گسترش توده‌های چندگانه بود. بعضی از

(مضمونی که هرگز به طور کامل از میان نرفت) معرفی می نمود. ناسیونالیسم همانند جنبشهای معاصر که بر مشروعیت هویت تأکید می کنند تا حدودی معلول ظهور دولت مدرن وایدئولوژی حقوق بود، ایدئولوژی ای که به بخش اساسی دستگاه مشروعیت سازی و روزنه ای همیشگی برای طرح ادعاهای جدید تبدیل شده بود. ملیت، علی رغم ایدئولوژی نهفته در خود ملی گرایی، هیچ گاه فقط یک هویت مشخص نبوده که به راحتی از گذشتگان به ارث رسیده باشد، بلکه همیشه برساخته و ادعایی در درون قلمرو هویتها بوده است. جنبشهای ملی گرا نه فقط ادعای استقلال اقوام خاصی نسبت به دیگران را داشته اند (مثلاً برای مجارستانها برضد امپراطوری اتریش و یا به مدتی اندک، برای تگزاسها در مقابل مکزیک و ایالات متحد) بلکه برای هویت ملی در مقابل طبقه، منطقه، لهجه، جنسیت و دیگر هویتهای فرعی نیز اولویت قایل بودند.

آخرین اما نه کم اهمیت ترین نکته در این خصوص این است که ما باید مشخص کنیم که چگونه جنبشهای اولیه کارگران در سطح گسترده درگیر سیاست هویت

تعالی گرایان^(۲۴) نیواینکلند یک مسئله مهم بود که اولین بار آن رز^(۲۵) با آن به مثابه جنبشی اجتماعی برخورد کرد. او می نویسد «تعالی گرایان که توسط فرهنگ ساخته شده از وحشت، منزوی شده بودند، گامهایی به سوی ایجاد روابط اجتماعی مبتنی بر آزادی، رشد، عدالت و عشق برداشتند» (1981:93). همزمان، تجارب اشتراکی مثل بروک فارم^(۲۶) جهت پرورش خودشکوفایی و روابط اجتماعی عادلانه و مولد طراحی شدند.

به عبارت دیگر، کانون توجه ملی گرایی در اوایل قرن نوزدهم اگر هویت نبوده پس چه بوده است؟ فیخته می نویسد «ملتها افرادی با استعدادهاى خاصند» (به نقل از 1970:89 Meinecke). حداقل در «دوران شکوفایی ملتها» که همزمان با بحران اواسط قرن بود، ملی گرایی اساساً یک دکترین لیبرال و جامع تلقی می شد نه دکترینی که بعداً در بسیاری از موارد به دکترینی ارتجاعی و انحصارطلب مبدل خواهد شد. این «بین المللی گرایی ملی گرایی» (Walicki 1982) که مربوط به چهره هایی مانند ماتسینی است چنین عنوان می کرد که تمام ملیتهای واقعی حق ابراز وجود و استقلال دارند، و در حقیقت خود را به عنوان مدافع آزادی در مقابل امپراطوری



بوده‌اند. مارکس و کثیری از فعالان دیگر این ادعا را مطرح کردند که هویت مشترک کارگران باید بر انواع هویت‌های صنفی، منطقه‌ای، قومی و غیره اولویت داشته باشد. با این حال، این قرائت قاطع از ادعای هویت برای طبقه کارگر، مخصوصاً در اوایل قرن نوزده، اگر نگوئیم اصلاً محقق نشد، بندرت تحقق پذیرفت. چیزی که بدست آمد قرائت‌های معتدل‌تری از

همبستگی طبقه کارگر بود که در آن، هویت‌یابی اولیه از طریق گروه صنفی یا محلی به ابزار ایجاد گفتمان یا جنبش مبتنی بر هویت‌های طبقاتی ملی (یا بین‌المللی) تبدیل شد. این برداشت معتدل از عضویت طبقاتی با تلقی روشن مارکسیستی از افرادی که به یکسان اعضای طبقه کارگر را تشکیل می‌دادند، کاملاً تفاوت دارد. با وجود این، انعطاف‌پذیری در هویت‌های احتمالی کارگران است که در تاریخ نگاری اوایل قرن نوزده جلوه می‌کند.

دفاع به جای حمله

به عقیده نظریه پردازان، «جنبش‌های اجتماعی قدیمی» آرمانگرا بودند و تلاش می‌کردند از طریق غلبه بر روابط سلطه و استثمار کل

جامعه را از نو بسازند. در مقابل، NSMs به دفاع از حوزه‌های خاصی از زندگی می‌پردازند؛ مطالبات آنها محدودتر و درعین حال کمتر قابل چون و چرا کردن است. در اینجا نظریه NSM اشاره ارزشمندی به اهمیت دفاع از زیست - جهانهای خاص و ارتباط آنها با مطالبات بی چون و چرا دارد اما از طریق مخالفت تاریخی کاملاً گمراه‌کننده صورت می‌گیرد.

عقیده بنیادی این است که سوسیالیسم یک پروژه اتوپیایی جامع است. [...] جنبش‌های نوین اجتماعی از این «ضعف انرژی‌های اتوپیایی» پدید آمدند و مظهر تأکید غالباً محافظه کارانه نوین بر دفاع از روشهای به خطر افتاده زندگی بودند (Habermas, 1990:ch.2). اما این دقیقاً برعکس به نظر می‌آید. جنبش کارگری نیز به اندازه NSMs در بیشتر مبارزاتش به صورت دفاعی عمل کرده و بندرت به دنبال بازسازی کامل اجتماع بوده است. چپ سنتی همیشه در تاریخ خود معمولاً به انرژی‌های اتوپیایی بدگمان بوده است هرچند این انرژی‌ها گاه و بیگاه فوران کرده‌اند. در واقع «چپ سنتی» در اواخر قرن نوزدهم طی دوران تثبیت و نهادینه شدن جنبش «پسا اتوپیایی» شکل

گرفت؛ چپ سنتی جایگزین شکوفایی اولیه جنبشهای اتوپیایی تر شد و لقب سنتی را به خاطر مقاومت در مقابل جنبشهای نوین نه فقط در دهه ۱۹۶۰ بلکه در اوایل قرن بیستم و بعد از آن کسب کرد. در واقع چپ جدید (به طور کلی تر مانند NSMs) را بیشتر می توان تلاشی برای بازیابی انرژیهای اتوپیایی اوایل قرن نوزده در نظر گرفت^(۳۷). این جنبشها از آنجایی که در پیوندهای زندگی روزانه و اجتماعات ریشه داشتند، غالباً در اهداف خود رادیکال و حتی اتوپیایی بودند.

درست همان طوری که این ضرب المثل عامیانه می گوید «بهترین دفاع حمله خوب است» لذا تشخیص لحظات دفاعی جنبشهای عمومی قرن نوزده از لحظات حمله آن مشکل است. در واقع، این لحظات غالباً به شکل دو روی یک ایدئولوژی اتوپیایی جلوه می کنند. ریشه دیدگاههای اتوپیایی (یا بخشی از گیرایی شان) غالباً در سنتهای مذهبی و/یا تصاویر مربوط به دوران طلایی صنعتگران یا کشاورزان کوچک است که به تازگی نابود شده است. در همین حال، آنها با بسیاری از گرایشها و خصوصیات جامعه معاصر در تنش و تقابل بودند. خط

فاصلی بین کناره گیری از این دنیا برای آماده شدن برای دنیای دیگر یا حفاظت از زندگی سالم تر، و کناره گیری به منظور ایجاد نمونه ای که بتواند روابط اجتماعی را در سطح عام تر تغییر دهد، وجود نداشت. بررسی نحوه ریشه گرفتن جنبشهای اجتماعی اوایل قرن نوزده از مسائل و پیوندهای زندگی روزمره و دفاع از روشهای با ارزش زندگی اهمیت زیادی دارد و باید در نظر داشته باشیم که پندار ماطوری نباشد که این امر آنها را ذاتاً محافظه کار و از انرژیهای اتوپیایی محروم ساخته است. ریشه ها، رادیکالی شدن بسیاری از جنبشها را موجب شده اند، حتی زمانی که آنها برنامه های جامعی برای بازسازی جامعه نداشتند.

سیاسی شدن زندگی روزمره

محور بحث اهمیت سیاست هویت و جهت گیریهای تدافعی این است که NSMs به جای تأکید بر نظامهای گسترده دولت و اقتصاد، در سیاسی شدن زندگی روزمره نقش بارزی دارند. در حالی که اجماع پس از جنگ وقف رشد کلی اقتصاد، توزیع سود و اشکال مختلف حمایت قانونی به عنوان



مسائل اولیه اجتماعی ای شد که می‌بایست مورد توجه فرآیند سیاسی قرار می‌گرفت (Offe 1985:824)، NSMs موضوعات گوناگون دیگری را مطرح کردند که ریشه در جنبه‌های زندگی شخصی و روزمره داشتند: گرایشهای جنسی، بدرفتاری با زنان، حقوق دانشجویان و حفاظت از محیط زیست. [...]

در مقایسه با اجماع پس از جنگ، سیاسی شدن زندگی روزمره قطعاً در دهه ۱۹۶۰ آغاز شد اما این، در جهت عکس اجماع درازمدت در مورد حدود خاص سیاست نبود. برعکس، دوره جدید بانوعی نوسان بین سیاسی شدن و غیرسیاسی شدن زندگی روزمره شکل می‌گیرد. در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست و همین طور اوایل قرن نوزده، جنبشهای اجتماعی طیف وسیعی از پدیده‌های جدید را در حوزه عمومی (اگرچه نه برای همیشه در حوزه سیاسی) وارد کردند. در واقع، جنبشهای کارگری اولیه، خود نیز در صدد سیاسی کردن آن جنبه‌هایی از زندگی روزمره بودند که سابق بر آن (و از نظر مخالفانشان) چندان سیاسی قلمداد نمی‌شدند. جنبش طرفدار منع مصرف مشروبات، جنبش ضدبرده‌داری، در توصیف کلاوس ادر^(۲۸) (۱۹۸۵) ذکر شده، مبارزاتی اخلاقی بودند. برای بعضی از قسمت‌های جنبش زنان، این گاهی منشاء تناقض بود: زنان باید در حوزه عمومی به اعتراض می‌پرداختند و بدین صورت موضوع حفاظت از عرصه زنانه، خانه‌داری را سیاسی می‌کردند (Ryan, 1992). همچنین نگاه کنید به Rendall 1985a). این تناقضات دوباره در دوره معاصر به چشم می‌خورد، مثلاً زمانی که فیلیس شلافلی^(۲۹) عنوان می‌کند مکان مناسب (و کاملاً حفاظت شده) زنان، خانه است اظهار می‌دارد که خود او باید به سمت دیوان عالی منصوب گردد. در مورد جنبشهای زنان، تلاش برای سیاسی کردن جنبه‌هایی از زندگی روزمره - و تناقضات اطراف آن - همچنان در طی قرن نوزده و اوایل قرن بیست ادامه یافت. این

مسئله همچنان در جنبشهای مخالف و موافق ممنوعیت مصرف مشروبات الکلی و جنبش حقوق مدنی هم ادامه یافت. جنبش اخیر در واقع یک مورد اصلی است که در آن، به عنوان مثال، صاحبان رستورانهای مجزا ادعا می کردند که تصمیم آنها مبنی بر اینکه از چه کسی پذیرایی نمایند یک مسئله کاملاً خصوصی است و دولت حق ندارد با قانونگذاری در آن دخالت کند. [...]

قرن نوزده، جذابیت داشت (Jones 1984). در واقع ترکیب اعضای طبقه کارگر صنعتی با پیشه‌وران، کارگران ساده و دیگران، عوامل مشخص سیر انقراض نهایی آن بودند. به همین صورت، تقریباً قاطعانه نشان داده شده که تحلیل‌های طبقاتی قادر به توضیح این نیستند که نخبگان و مهاجران به سنگرهای خیابانی در پاریس در ۱۸۴۸ چه کسانی بودند (1985 Traugott). حتی بحث اساسی‌ترین است که گفته شده جمهوری خواهی کانون اصلی و ایدئولوژی مبارزات اوایل قرن نوزده در فرانسه بوده است و پایه‌های طبقاتی عمدتاً به عنوان شالوده دیدگاه‌های متفاوت در مورد جمهوری اهمیت داشتند (Aminzade, 1993). موضوع این نیست که

بسیج بی طبقه‌ها یا بسیج طبقه متوسط

یک ارتباط اساسی میان نظریه‌ی NSMs و مفهوم کلی جامعه‌پسا صنعتی و پسامدرن این ایده است که هویت‌های سیاسی اقتصادی برجستگی خود را از دست داده و جای خود را به ترکیبی از هویت‌های انتسابی (مثل نژاد یا جنسیت) و یا هویت‌های برگزیده شخصی یا توصیفی (مثل گرایش‌های جنسی یا احساس بیگانگی با اجتماعاتی با سبک‌های مختلف زندگی) داده‌اند. بدین ترتیب، NSMs نه به خطوط طبقاتی متوسل می‌شوند و نه بر اساس آنها بسیجی صورت می‌دهند. [...]

اگر هم پایه‌های طبقاتی، عوامل محوری تعیین‌کننده الگوهای بسیج بودند، این امر در اروپای اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن



طبقه امری بی ربط است بلکه این است که کشمکشهای اوایل قرن نوزده که غالباً فردهای اعلای جنبشهای طبقاتی سیاسی (مانند چارتیسم و انقلاب ۱۸۴۸) قلمداد می شوند جنبشهای سیاسی ای بودند که به واسطه جذابیت ایدئولوژییشان برای گروههای مختلف کارگران، مغازه داران و دیگران از یکدیگر متمایز می شوند.

در آمریکا نیز، جمهوری خواهی بحث اصلی درگیریهای سیاسی و حتی اقتصادی بود. راس (۳۱) (۱۹۸۵) در مطالعه خود در مورد کارگران سین سیناتی متوجه تلاش آنها برای ایجاد و حفظ «دنیای جمهوری» در دهه ۱۸۴۰ بود، دنیایی که راه را فقط برای شکل دیگری از مبارزه که بیشتر اقتصادی و مبتنی بر طبقه بود باز می گذاشت. البته، این تا حدودی به خاطر این بود که سین سیناتی بیشتر از شهرهای ساحل شرقی مساوات طلب و به لحاظ اجتماعی یکپارچه بود. مطالعه ویلنتز (۳۲) در مورد نیویورک نیز اهمیت دیدگاههای جمهوری خواهان در دهه ۱۹۲۰ را نشان می دهد. حتی پس از تغییرات اساسی سالهای ۲۹-۱۸۲۸، جنبش مردان کارگر تلاش می کرد که حتی بیشتر از وکلا که دوستان و آشنایان گردن کلفت داشتند و

کارکنان حزب تامانی هال (۳۳) دموکراسی جکسون (۳۵) را به پیش ببرند. رادیکالهای جدید توسط دیدگاههای سیاسی کهنه آدامز (۳۶) و جنبشهای نوین اجتماعی مانند سوسیالیسم اون و آمیزه ای از فمینیسم، خدا باوری طبیعی و ژاکوبینیسمی که فرانسس رایت (۳۶) مطرح می کرد شکل گرفتند (ch.5 Wilentz, 1984). این رادیکالها، صنعتگران

فنی، مکانیکهای کم تجربه و درعین حال نخبگان ناراضی بودند؛ خواسته های آنان همان قدر که بر دگرگونی طبقات شهری متمرکز بود به همان اندازه نیز مناسب با وضعیت روستایی بود. به گفته توماس اسکیدمور (۳۷)، هدف پایان بخشیدن به سرکوب اجتماعی و فشار سیاسی بود «تا دیگر نه وام دهنده، نه وام گیرنده؛ نه ملاک، نه اجاره کار، نه رئیس، نه مرئوس، و نه ثروت و نه خواسته ای وجود داشته باشد» (نقل قول از (Wilentz 1984: 187). بی شک، این دیدگاهی بود که بیشتر باب طبع افراد ستم دیده و استعمار شده توسط نخبگان بود تا خود نخبگان، اما دیدگاهی نبود که صرفاً مختص طبقه خاصی شود (مراجعه شود به (Evans and Boyte, 1986: ch.4).

دیدگاههای اشتراکی حاکم بر جنبشهای

وقت یکسره تقسیمات طبقاتی را به حداقل رساندند. آنها نوع جدیدی از روابط اجتماعی - برابر و همیارانه - را برای جایگزینی روابط قدیم عرضه کردند؛ آنها انتظار داشتند که وارثان نظام کهن تا حد ممکن مقاومت نمایند اما معتقد بودند که نظم جدید به سود همگان خواهد بود. دگرگونی طبقاتی به

مثابه منبع نارضایی و منافع متغیر جلوه کرد؛ الگوهای ویژه مشارکت طبقاتی (کار دسته جمعی، زندگی در یک منطقه واحد و ازدواج درون گروهی) تا حدودی منجر به بسیج طبقاتی شد، اما این امر این جنبشها را طبقاتی نمی کرد. از اینها گذشته، این دقیقاً شکایت مارکس و انگلس از او نیسم بود؛ این متفکران از مشارکت طلبی آن تجلیل می کردند (به ویژه جایی که پای خانواده در میان بود) اما مجبور بودند به عدم توجه به - یا انکار - مبارزه طبقاتی حمله کنند (برای مثال، مراجعه شود به (1848): pt.3 (1974)).

خود الگوسازی^(۳۸)

یکی از بارزترین مشخصه های نمونه های عالی NSMs اصرار آنها بر این نکته بوده است که اشکال سازمانی و شیوه های عملکرد جنبش باید نمونه بارز ارزشهایی باشند که

جنبش در صدد گسترش آنهاست. در عین حال، این بدین معناست که جنبشها فی نفسه هدفند. بسیاری از NSMs به دموکراسی بی واسطه و ساختار غیرسلسله مراتبی پایبندند، اساساً از تمایز نقشی بی بهره اند و مخالف برخورداری جنبش از اعضای حرفه ای می باشند.

بنابراین بسیاری از تقریرها از جنبش نوین زنان از اینکه آن را با اهداف سودمند - تغییر قوانین، دستیابی به فرصت های برابر شغلی و دیگر مسائل - کاملاً یکی بدانند خودداری می کنند. آنها همچنین به ایجاد خود جنبش به عنوان عرصه ای امن و شکوفاکننده برای زنان تأکید می کنند. تأکید بر خود الگوسازی و عدم استفاده ابزاری از آنان^(۳۹) نیز مغایر با بخش عمده تاریخ جنبش کارگری سازمان یافته است. بسیاری از احزاب سوسیالیست و بالاخص کمونیست، سلسله مراتب درونی و ساختارهای تصمیم گیری ای را نهادینه کرده اند که با ادعای در پیش گرفتن ترتیبات اجتماعی غیرسلسله مراتبی و غیرظالمانه کاملاً در تضاد است. اما چه نمونه ای بهتر از جنبش (های) محلی دهه ۱۹۴۰ در امر تعیین «هدف کاری» (به تعبیر خود ملوچی که



۱۹۸۹) اشکال سازمانی خود جنبش اجتماعی؟ چارلز لین (۴۰)، تحت تأثیر فوریه، در تجارب گروهی متعدد، از فروتندهای آنارشیست (۴۱) گرفته تا شیکرها (۴۲) کار آزموده بود؛ وی در ۱۸۴۳ از تجرد و ارزشهای مشابه تجلیل کرد:

انسانها که روح خدایی در وجود آنها از لذایذ حیوانی پست یا عواطف صرفاً انسانی به حالت پاکی روح و شهود در تعالی بوده است، به خودی خود حال و هوای روحانی و ملکوتی دارند، آنها شرایط برتری دارند و در تلاش برای ایجاد و همین طور تغییر تمامی شرایط دیگر ثابت قدمند، به طوری که این شرایط رفته رفته منجر به آگاهی مشابه در دیگران نیز می شود. بنابراین مدام تلاش می کنیم تا به عادات غذایی ساده، ساده پوشی، تطهیر، مسکن ساده و بی آرایش، رفتار و کردار بی پرده و سخاوتمندانه، همدردی و افکار آرام دست یابیم. اینها و بسیاری از مشخصه های دیگر را که برای هدف واقعی حیات بشر بر روی کره خاکی ضروریند می توان زندگی خانوادگی نامید... خانواده در بالاترین و عالی ترین

معنای خود، جایگاه واقعی ماوسر نوشت مقدس ما در روی زمین است. (نقل قول از Rose, 1981:201).

هدف و وسیله دقیقاً یک چیزند. گروههای محلی جنبه مجزای جامعه اوایل قرن نوزده نبودند؛ آنها ارتباط تنگاتنگی با جریانهای دینی غالب، فلسفه های عمده و جنبش طبقه کارگر داشتند. با وجود این، در اینکه اتخاذ ایدئولوژی غیرسلسله مراتبی را به افراط و تفریط می کشاندند برجسته بودند. اکثر جنبشهای دیگر این دوره ساختارهای مشخص تر رهبری را می پذیرفتند. اما باز هم دموکراسی بی واسطه برای بسیاری، از جمله برای شاخه های متعدد جنبش کارگری، جمهوریخواهان رادیکال و سوسیالیستها، هنجار سامان بخش بود. خود مارکس به حمایت از حق بی واسطه احضار قانونگذارانی که علیه خواسته های موکلانشان رأی داده بودند پیوست - که در روابط انجمنهای سیاسی پاریس در ۱۸۴۸ با مجلس یک مسئله حیاتی بود (1975 Amann, - و شرایط محدود و ابزار دیگری را پیشنهاد کرد که هدفشان به حداقل رساندن گسترش رهبری ای بود که بیش از

حد مستقل از توده‌ها بود.

می‌تواند بر خزانه کنش جمعی (به گفته تیلی (۴۳) به سال ۱۹۷۸) که در دسترس جنبش‌های بعدی است چیزی بیفزاید.

ابزار نامتعارف

به عبارت دیگر، اصطلاح نامتعارف نه فقط با صرف تازگی بلکه با جنبش‌های خارج از اصول معمول سیاست تعریف می‌شود. بنابراین، تمامی اشکال کنش مستقیم، نامتعارفند، حتی موقعی که -مانند سنگربندی خیابانی در پاریس - سنتی ۲۰۰ ساله پشتوانه آنها باشد. آنچه در عرصه سیاسی کنش نامتعارف را مشخص می‌کند، عمدتاً تلاش برای کنار زدن شیوه‌ها و اصول یکنواخت انتخابات و اعمال نفوذ است، حالا این امر ممکن است از طریق راهپیمایی در واشنگتن یا اشغال یک دفتر باشد یا بمباران اقامتگاه نخست وزیر. در این معنا، ابزار نامتعارف محتمل است خاصه در جنبش مردمی که چاره‌ای به غیر از کنش همگانی خود ندارند. یکی از تحولات عمده سیاست دموکراتیک در اروپای اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست و جوامع مستعمره اروپا، نهادینه شدن هنجارهای قوی سیاست متعارف بود که عمدتاً توسط احزاب سیاسی سازماندهی می‌شد. این امر شاخه‌های متعدد جنبش سوسیالیستی را وارد مدار سیاست متعارف

جنبش‌های نوین اجتماعی از سیاست متعارف پارلمانی و انتخاباتی فاصله می‌گیرند و نیروی خود را از کنش مستقیم و تاکتیک‌های جدید کسب می‌کنند. با این حال، همان طوری که تارو (۱۹۸۹) خاطر نشان کرده است، این توصیف دو مفهوم و معنای واژه جدید (new) را خلط کرده است: ویژگی‌های تمامی جنبش‌ها به هنگامی که جدیدند و ویژگی‌های نوعی از جنبش‌ها که بنا به نظر رایج جدیدند.

در واقع این امر کاملاً حقیقت دارد که هر گونه جنبش رانده شدگان از سیاست رایج یا هرگونه جنبشی به نام آنان با نیاز به جلب توجه شروع به کار می‌کند؛ فعالیت جنبش فقط تلاش مناسب برای دستیابی به اهداف جنبش نیست، بلکه وسیله جذب و ادامه بسیج شرکت کنندگان و طرفداران است. هر جنبش جدید همچنین ممکن است برای فریب مسئولین در صدور پیام خود یا در ایجاد اغتشاش لازم جهت گرفتن امتیاز یا کسب قدرت، شیوه‌های جدیدی را تجربه نماید. بدین ترتیب، هر جنبش



می کرد. برای بزرگ جلوه دادن اهداف خود و در مقابل، کنش مستقیم در جنبشهای اجتماعی اوایل تا اواسط قرن نوزده محوریت داشت. هنوز هم انقلاب در بیشتر کشورهای اروپایی محتمل به نظر می رسید و این امر فشار افزونی بر تمامی اشکال اعتراض عمومی وارد می کرد و جامعه را به ناآرامی داخلی تهدید می نمود. در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه، جناحهای مقتدر رادیکال از جمهوری خواهی سرخ حمایت می کردند که ریشه آن به انقلاب ۱۷۸۹ بازمی گشت و مردم را به عنوان ابزار اصلی خود به کنش مستقیم فرامی خواند. پی یر - ژوزف پرودون^(۴۴) نظریه پرداز این سیاست بود و شکست این سیاست در ۱۸۴۸ به بی اعتباری آن در محافل علمی کمک کرد. هرچند این سیاست تا حدودی از دور خارج شد، با این حال همان طوری که تاریخ سندیکالیسم و آنارشیزم نشان می دهد، از تحریک فعالان دست نکشید. به مدد ژورژ-اژن سورل^(۴۵) به عنوان نظریه پرداز موقت، این شیوه کنش مستقیم، فاشیسم را نیز تحت تأثیر خود قرار داد (Calhoun, 1988). تعداد زیادی از فعالان اولیه (وجدید) جنبش کارگری بدون اهداف نسبتاً انقلابی، جنبش کارگری

رسیدن فوری به آنها کنش مستقیم را انتخاب کردند. لادایتها^(۴۶) [کارگران مخالف دستگاههای جدید صنعتی در قرن نوزدهم] در انگلستان اوایل قرن نوزده معروفترین این افراد به شمار می روند. البته، محدودیتهای حق رأی اکثر آنان را از دسترسی به نظام پارلمانی محروم کرد.

اگر لادایتها با توسل به کنش مستقیم به خوبی از موقعیت استفاده کردند، سوسیالیسم اون - و سوسیالیستهای آلمانگرا و به طور کلی مشارکت طلبان - اصولاً سیاست متعارف وارد می کردند. ای. پی. تامپسون^(۴۷) معترض است که «اون در ذهن خود فقط یک جای خالی داشت یعنی جایی که اکثر افراد پاسخ های سیاسی دارند» (1986: 786). این ممکن است حقیقت داشته باشد، و همچنین حقیقت دارد که رابرت اون به نخبگان احساس نزدیکی می کرد و از اینکه در قدرت سیاسی به آنها نزدیک می شد هیچ ابایی نداشت و دائماً در تلاش بود تا شایستگیهای نظام اجتماعی خودش را به آنها بقبولاند. با این حال، بسیاری از پیروان او با سازمان دهی جهت جستجوی قدرت سیاسی یا فروپاشی نظام سیاسی قویاً

مخالف بودند. آنها در صدد آموزش از طریق ارائه الگو و نمونه و ایجاد عرصه زندگی مستقل خاص خود بودند (Harrison, 1969). جنبشهای پیاپی نیمه زیباشناختی و نیمه سیاسی رمانتیک از بلیک^(۴۸) و شلی^(۴۹) گرفته تا راسکن^(۵۰) و موریس^(۵۱) و جنبش صنایع دستی نیز از سیاست متعارف متنفر بودند و مصمم بودند که کارهای خود را خارج از این حوزه پرزرق و برق انجام دهند. حمایت هنری دیویدتارو^(۵۲) از مقاومت منفی مؤید تأکید بر پاکی وجدان بود. مقاله معروف او در مورد این موضوع ناشی از مخالفت فردی وی با طرح مذکور بود، اما موضوع اقدام به کنش مستقیم توسط فردی با مسئولیت اخلاقی، موجب شد که از یک سو تمایل تارو به والدن^(۵۳) و تلاش اولیه در جهت آموزش از طریق ارائه نمونه‌ای چشمگیر و در خور توجه و سپس آرمان مشترک او که به وضوح سیاسی و حتی خشن بود، و از سوی دیگر جان براون^(۵۴) به یکدیگر پیوند

مذکور اهمیت داشتند. برای مثال، مصلحت صرفاً عملی باعث شد تا طرفداران لغو برده‌داری به بردگان فراری کمک مالی نمایند. هرچند در ابتدا اکثر وزرایی که در ابتدا طرفدار منع مصرف مشروبات الکلی بودند به سخنرانیها و طرح بحثها در قالب مقاله متوسل شدند اما جناح طرفدار کنش مستقیم در نهایت به از بین بردن مشروب فروشیها روی آوردند (Rorabaugh 1979). در هر دو مورد، تنش بین طرفداران کنش مستقیم (که عموماً خواهان نقض کامل برده‌داری یا خودداری از مشروبات الکلی بودند) و حامیان سیاست متعارف تر به تجزیه جنبشها کمک کردند. هم چنین در هر دو مورد، مشارکت نامتناسب و چشمگیر زنان فی نفسه ابزار نامتعارف فعالیت آنان بود (این امر حتی در مورد مبارزات آنان در خصوص حق رأی بیشتر مصداق داشت).

تعهدات محدود و متداخل

ادعای جنبشهای اجتماعی گذشته-جنبشهای کارگری و سوسیالیستی - این بود که دست کم بالقوه می‌توانند تمامی نیازهای عمومی رأی دهندگان خود را رفع کنند. برای مثال،

پاکی و رهایی از فساد تنها دلیل کنش مستقیم نبودند. مقاومت سیاست سازمان یافته و گفتمان عمومی و کندی بیش از حد آنها در پاسخگویی، دست کم به اندازه دلیل



اگر فردی به اتحادیه کارگری و یا از طریق آن یا به طور مستقیم وابسته به حزب کارگر بود ضرورتی نداشت به انواع گروههای موضوعی ویژه^(۵۵) تعلق داشته باشد. فرد می توانست برای اینکه منافع ویژه شخصی اش کاملاً مورد توجه قرارگیرد در چارچوب حزب سوسیال دموکرات یا اتحادیه مبارزه کند اما می بایست در درجه اول به آن سازمان یا دست کم به آن جنبش تعهد داشته باشد. در مقابل، NSMs درخصوص اعضای خود چنین ادعایی ندارند یا در حل یکباره طیفی از مسائل پتانسیل مشابهی از خودشان نمی دهند. اینها احزاب سیاسی یا سازمانهای دیگری نیستند که مسئولیت اولویت بخشی به طیف مسائلی را می پذیرند که برای جلب توجه افکار عمومی با یکدیگر رقابت می کنند بلکه گروههای متحدی هستند که نه با منطق فراگیر بلکه توسط شبکه ای از عضویت های متداخل به هم گره خورده اند و بیشتر شبیه محافل اجتماعی مقطعی هستند که به عقیده جورج زیمل (۱۹۳۰) برای هویت مدرن و سازمان اجتماعی حیاتی اند. بنابراین، فرد می تواند فمینیسم و صلح طلبی را با هم درآمیزد و اصلاً تحت تأثیر مسائل محیطی قرار نگیرد، و هیچ سازمانی دلارهای فمینیستها و صلح طلبان را صرف مصارف طرفداران محیط زیست نخواهد کرد. این مسئله گاه به گرایش مصرف گرایانه به مشارکت سیاسی تعبیر می شود مبنی بر این که در این عرصه جنبشها کالاهای متنوعی را برای انتخاب عرضه می دارند. جنبشهای مختلف در یک حوزه اما نه در یک سازمان فراگیر به هم گره می خورند.

در اوایل قرن نوزدهم اوضاع این گونه بود: خویشتن داری، ملی گرایی، مبارزات حرفه ای، مشارکت طلبی، طرفداری از لغو برده داری، آزاداندیشی و آیین گردهم آبی دینی^(۵۶) (درفضای باز) در کنار هم به حیات خود ادامه می دادند و گاهی اوقات بدون اینکه تحت لوای مشترکی باشند طرفداران مشترکی داشتند. نه سوسیالیسم و نه لیبرالیسم هیچ یک قبل از اواسط قرن جنبشهای برتر نبودند. شاید اصلاحات آموزشی توانست به عنوان وجه مشترک جنبشهای اولیه در آمریکا مطرح شود (Walters, 1987: 210)، اما به جای این که آنها را دربرگیرد به جنبشهای دیگر پیوست.

علی رغم این که جنبشهای اوایل قرن نوزدهم در زیر یک چتر فراگیر جمع نمی شدند،

با این حال برای ایجاد حوزه‌ای برای فعالیت با همدیگر ادغام شدند. فعالان جنبش به شبکه‌هایی پیوستند که جنبشهای ویژه را به یکدیگر پیوند می‌داد و اکثر مردم دریافتند که جنبشهای محتمل بسیاری وجود دارند که باید مورد توجه قرار گیرند. گاهی اوقات این جنبشها خواهان ایثار و وفاداری کامل بودند (برای مثال، مانند اقامتگاه‌های دسته جمعی دست کم تا زمانی که فرد در آنها ساکن بود). از طرف دیگر، عضویت چندگانه، چه به طور همزمان و چه دوره‌ای، رایج بود. برای مثال، اعتقاد بر این بود که فمینیسم نوین حاصل کنش‌گرایی در جنبشهای طرفدار لغوبرده‌داری و منع مصرف مشروبات الکلی بوده است. در مورد اول، تعدادی زیادی از فعالان زن حاشیه‌نشین شدند؛ زنانی مانند الیزابت کدی استانتون^(۵۷) لوکرتیاموت^(۵۸) از امتیاز حق رأی محروم و در سال ۱۸۴۰ به پشت صحنه کنوانسیون جهانی ضدبرده‌داری منتقل شدند. بعد از جنگ داخلی، زنان جنبش منع مصرف مشروبات الکلی را تصاحب کردند و تجربیاتی کسب نمودند که کاملاً منجر به مبارزات اعطای حق رأی به زنان شد (Evans and Boyte, 1986: 95-80). بدین ترتیب، دومین بیداری

عظیم^(۵۹) باعث تحریک جنبش سرسخت طرفدار لغو برده‌داری شد، تعالی‌گرایان تحت تأثیر دیگر جماعت‌گرایان^(۶۰) قرار گرفتند (و مخالف پروتستانهای انجیلی بودند)، فمینیستها جذب تعدادی از گروههای مشارکت طلب شدند، بعضی از چارتیستها به تبلیغ پرهیز از مشروبات الکلی پرداختند و واعظان متدیست^(۶۱) فرصت را غنیمت شمرده به تعلیم اموری پرداختند که بعدها به تعالیم اجتماعی معروف شد و بیشتر برای رفاه سلسله مراتب کلیسا بود و گاهی نیز به عنوان رهبران اتحادیه کارگری احساس مسئولیت و نگرانی می‌کردند.

گاهی شبکه‌های شخصی فعالان جنبشها به سرعت گسترش می‌یافت تا دیگران را نیز دربرگیرد. برای مثال، به ماری وولستن کرافت^(۶۲) (فمینیست پیشگام) و ویلیام گادوین^(۶۳) (فیلسوف سیاسی آنارشویست) توجه کنید. گادوین به خاطر «کشاندن» رابرت اون از مدیریت کارخانه به کار توسعه نظام اجتماعیش اعتبار کسب کرد؛ آنها در بسیاری از اوقات یکدیگر را ملاقات می‌کردند. ماری، دختر وولستن کرافت و گادوین، به قصد ازدواج با پرسری

بیشی شلی^(۶۴) (هواخواه سینه چاک پدرماری) گریخت و هنگام زندگی با او و لرد بایرون^(۶۵)، داستان اهریمن دکتر فرانکنشتاین^(۶۶) را به رشته تحریر درآورد. البته لرد بایرون هنگام عشق‌بازی رمانتیک با ملی‌گرایی یونانی درگذشت. بنابراین، فیمنیسم، سوسیالیسم اونی، آنارشسیسم، ملی‌گرایی و رمانتیسم در یک شبکه نزدیک به همدیگر پیوند خوردند.

هرچند ارتباطات کاملاً صمیمی و نزدیک نبود اما شامل رویدادها و فرصتهای اجتماعی برای افرادی بود که کمتر درگیر جنبش بودند تا وارد حوزه جنبش شوند، گفتمان آن را فراگیرند و از بین شخصیت‌های اول آن یکی را انتخاب نمایند. برای مثال در آوریل ۱۸۲۹، در اواسط دومین بیداری عظیم، رابرت اون، نابغه نیولانارک^(۶۷) برای مباحثه [با] روحانی برجسته پروتستان، الکساندر کمپل^(۶۸) ساکن بتانی^(۶۹) ویرجینیا، به سین سیناتی اوهایو سفر کرد. کانون بحث آنها دین بود و اون قصد داشت تا برتری بی‌ایمانی عقلانی را نشان دهد و کمپل ادله‌ای به همان اندازه عقل‌گرایانه می‌آورد تا بر شایستگی‌های مسیحیت انجیلی استدلال کند [Owen and Campbell, 1829]. جالب

اینکه، اون وادار شد در برابر حملات کمپل که معتقد بود اراده آزاد، ذاتی مسیحیت است (موضوعی که با تقدیر ازلی منافات دارد و دو سال بعد احساسات انجیلیان حول محور آن به غلیان آمد)، از دکتربین خود در باب تعیین کنندگی محیط دفاع نماید. هزاران تن مدت هشت روز در بحث طولانی و پیچیده شرکت کردند و در میان دیدگاه‌های هزاره‌گرا به جستجو پرداختند. [...]

این بحث در زمان خود واقعه بزرگی بود و نظر بسیاری را به خود جلب کرد. رونوشت این مناظره (که توسط ساکن سابق نیوهارمونی^(۷۰) تندنویسی شده بود و بعداً به مسیحیت متمایل شد) با پذیرش طرفین بحث منتشر و با استقبال گسترده‌ای روبرو شد. با این حال، این واقعه بندرت در گزارش‌های جنبش‌های اون و کمپل ذکر شده است (همین‌طور در گزارش راس^(۷۱) در مورد کارگران سین سیناتی به سال ۱۹۸۵ هیچ اشاره‌ای به این واقعه نشده است). گویی ایده‌های بعدی در مورد روابط بین سوسیالیسم و دین، به‌ویژه مذهب پروتستان انجیلی، با قرارداد دو جنبش در حوزه‌های جداگانه این رابطه را کم‌رنگ و غیر قابل رؤیت کرده‌اند. یکی به عنوان طلایه دار

و نظایر آن بدون موسیقی عامیانه و به ویژه راک تقریباً غیر قابل درک اند؛ آنها هم چنین زیبایی شناسی خود^(۷۲) و استفاده از طیف گسترده‌ای از معیارهای زیباشناختی در داوری در باب فعالیت شخصی و ترتیبات اجتماعی را تقویت می‌کردند. فمینیسم آن قدر برجسته بود که انواع مختلف تولید زیباشناختی - ادبیات، نمایشنامه، موسیقی و هنرهای گرافیک - به این جنبش پیوند خورده‌اند. بخشی از انگیزه محرک جنبش محیط زیست قضاوت زیباشناختی در مورد طبیعت و شیوه‌های زندگی مناسب است که نباید برای نجات زمین و یا خود ما از نابودی به یک موضوع ابزاری تنزل داده شود. این موضوع ما را به یاد نگرش رمانتیکها به طبیعت می‌اندازد. رمانتیسم در آن واحد، بعدی از جنبشهای اجتماعی اواخر قرن هیجده و اوایل قرن نوزده بود و به یک معنا یکی از آن جنبشهاست. استفاده مشابه از معیارهای زیباشناختی در قضاوت درباره امور عملی زندگی برای جنبشهای محلی اوایل قرن نوزده و تعالی‌گرایان از اهمیت خاصی برخوردار بود.

البته، زیباشناسی در مقاطع مختلف - برای مثال در دوره اوج مدرنیسم - به طور

سوسیالیسم مدرن و دیگری به عنوان طلایه‌دار فرقه اصلی پروتستان و تا حدودی به طور غیرمستقیم مورمونیزم [شاخه‌ای از مسیحیت که به سال ۱۸۳۰ بنا نهاده شده است] محسوب می‌شود. پس تفاوت در کجاست؟ با این حال، در اوایل قرن نوزده، به ویژه در آمریکا، چنین جنبشهای نوین اجتماعی نه تنها زیاد بودند بلکه فضای عمومی بسیار مهمی را اشغال کرده و اغلب به یکدیگر پیوسته بودند.

علت کشف مجدد جنبشهای نوین اجتماعی چه بود؟

در آمریکا و اروپای اوایل قرن نوزده و اواخر قرن بیست، مجموعه‌ای پویا از جنبشهای اجتماعی به وجود آمد که در شکل، محتوا، پایه‌های اجتماعی و معنایی که برای مشارک‌کنندگان داشته‌اند متفاوت بودند. این موارد متفاوت در حوزه‌های کاملاً مشابه جنبشهای اجتماعی به هم دیگر پیوستند. این شباهتها از آن چه پیش از این منظر نظریه جنبشهای نوین اجتماعی گفتیم فراتر رفتند. برای مثال، آنها شامل مشارکت فعال در تولید و دریافت زیبا شناختی می‌شوند. جنبشهای دانشجویی و دهه ۱۹۶۰

چشمگیر وارد حوزه جنبشهای اجتماعی شد. با وجود این، ذکر نام زیبایی‌شناسی ما را به بخشی از پاسخ این سؤال حساس رهنمون می‌سازد: چرا عموماً شباهتهای بین حوزه‌های جنبش اجتماعی اوایل قرن نوزده و اواخر قرن بیست برای نظریه پردازان اجتماعی آشکار نبوده است؟ بخش آسان پاسخ، این واقعیت ساده است که بسیاری از نظریه پردازان اجتماعی چیز زیادی از تاریخ نمی‌دانند. این نیز حقیقت دارد که مسائل نظریه اجتماعی آکادمیک و مارکسیسم با آوازه جنبشهای کارگری و سوسیالیستی در دوره آغازین آنها شکل گرفت. با اینکه مارکسیسم به نظریه رادیکال و مسلط فراآکادمیک تبدیل و بسیاری از سوسیالیستهای آرمانگرا، طرفداران کنش مستقیم و دیگر دیدگاههای اجتماعی جایگزین در اوایل قرن نوزده را تحت شعاع قرار داده بود، گونه‌هایی از لیبرالیسم و محافظه کاری بر دانشگاهها سلطه داشتند. در نتیجه، در داخل و خارج از دانشگاه، اکثر گرایشهای نظری در مورد جنبشهای مذهبی، ملی‌گرایی، سیاست هویت، تفاوت جنسیتی، جنسیت و سایر مسائل، بینش و اطلاعات چندانی عرضه نکردند و اهمیت چندانی به آنها ندادند.

عمدتاً اوضاع بدین منوال بود زیرا آنها با برداشتی کاملاً عقلانی از زندگی انسان و تصویری نسبتاً ثابت از منافع عمل می‌کردند. بنابراین، فعالیت و تحقیق زیباشناختی و طیفی از مسائل مطروحه از سوی NSMs عمدتاً جدای از مسائل «جدی» قرار گرفتند، یعنی همان مسائلی که مطالعات و بررسیهای کاملاً مؤثر نظریه پردازان در باب جنبشهای اجتماعی را شکل می‌دادند. [...]

نهادینه شدن جنبشهای کارگری/ سوسیالیستی در اواخر قرن نوزده و پاسخ به این جنبشها مفهوم تقسیم‌بندی بین انواع جنبشها را متبلور ساخت. جنبشی اجتماعی در کار بود که با فرایند فراگیر صنعتی شدن و تغییر اجتماعی گره خورده بود و مجموعه‌ای از فرصتهای کاذب و جریان‌های کوتاه وجود داشت که بیانگر رؤیایها و ناکامیهای انسانها بودند اما ارتباط چندانی با فرایند فراگیر تغییر اجتماعی نداشتند. دانشمندان علوم اجتماعی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست به جای آنکه انواع مختلف جنبشها را با هم مورد بررسی قرار دهند، آنها را طبقه‌بندی و تفکیک کردند. خود حوزه مطالعات جنبشهای اجتماعی آثار و علائمی از این مسئله را نشان می‌دهد. ریشه‌های آن

از یک سو در مطالعات روانشناسی اجتماعی رفتار جمعی (که عموماً به رفتار انحرافی تفسیر می‌شود) و از سوی دیگر در مطالعات و بررسیهای جنبش‌کارگری (که عمدتاً بر اساس اصطلاحات و زبان لیبرال/وبر و مارکس تجزیه و تحلیل شده‌اند) قرار دارد. این امر باعث شد تا بحث طوری مطرح شود که فعالیت مشترک تعداد زیادی از مردم یا باید عقلانی و ابزاری نشان داده شود و یا باید بر اساس معیارهای اجتماعی - روانشناختی غیر عقلانی و غیر قابل توضیح جلوه کند (برای نقد این مطلب ر.ک.: 1988 McAdam et al., ...).

حوزه تحقیقات جنبش اجتماعی با تلاش برای دربرگرفتن جنبش حقوق مدنی و جنبش دانشجویی و جنبش ضد جنگ ۱۹۶۰ تغییر کرد (Tilly, 1978; Oberschall, 1973; et al., 1988; Zald and McCarthy, 1979; McAdam). طیف جنبشهای مورد مطالعه و دیدگاههای به کاررفته گسترده شد و کانون توجه و تأکید از گزارشات روانشناسی خرد به گزارشات ساختاری کلان و انتخاب عقلانی تغییر کرد. با این حال، رویکردهای اصلی تقسیم‌بندی اساسی بین دیدگاههای لیبرال (منفعت‌گرا، انتخاب عقلانی و بسیج منابع) و مارکیستی را باز تولید کرد. اکثر نظریه‌ها جنبشها را یا چالشگران قدرت دولت یا گروههای مخالفی قلمداد کردند که به دنبال مجموعه دیگری از اهداف سودمند بودند. شناخت چندانی از نحوه «سیاسی بودن اشخاص» یا اینکه چگونه نتایج مهم سیاسی (یا به طور کلی تر نتایج کلان ساختاری) از کنشهایی ناشی می‌شوند که به خودی خود سیاسی یا سودمند نیستند^(۷۳). چنین نظریه‌هایی بر تقسیم‌بندی رفتار جمعی از منظر سیاست و واقعگرا فایق آمدند اما فرهنگ - یاد رکی غنی از فرآیندهای دموکراتیک و جامعه مدنی - را مرکز توجه خود قرار ندادند. این امر عمدتاً توسط نظریه NSMs صورت گرفت.

نظریه NSMs نه تنها فرهنگ را در اولویت قرار داد بلکه همچنین تفکیک قاطع بین تفسیرهای خرد و کلان، و فرآیندی و ساختاری را به چالش کشید. به گفته کوهن^(۷۴) و آراتو^(۷۵)، «کنشگران جمعی معاصر معتقدند که هویت‌سازی مستلزم کشمکش اجتماعی در خصوص باز تفسیر هنجارها، ایجاد معانی جدید و مخالفت با ساخت اجتماعی خود مرزهای بین قلمرو کنش عمومی، خصوصی و سیاسی است»



(1992:511). عدم پیشداوری در مورد استفاده از مدل فرآیند سیاسی در خصوص تعامل مبتنی بر عقلانیت ابزاری (McAdam, 1982; Tilly, 1978) به اندازه اجتناب از این فرض که رفتار جمعی ریشه در آشفتگی روانی دارد، حائز اهمیت است.

نتیجه: مدرنیته و جنبشهای اجتماعی

دست کم مدت ۲۰۰ سال است که تحت عناوین مختلف، شاهد تقابل جنبه عمومی با جنبه خصوصی؛ جنبه اقتصادی با جنبه زیباشناختی؛ جنبه عقلانی با جنبه احساسی؛ دین زدایی با احیای دین؛ و نهادینه شدن با جنبشهای نوظهور مصمم به رهایی از این چارچوبها هستیم. این تنشها در پرس نوسانات پیاپی سازمان جنبشها هستند که اشکال فعالیت جنبش و گسترش مداوم جنبش به آن سوی روایت واحدا از جنبش در حال توسعه

کارگری، سوسیالیسم یا حتی دموکراسی را تغییر می دهند. این [فصل] روایت طولانی را دنبال نمی کند و هدفش ترسیم نوسانات شیوه های مختلف جنبش نیست. عمده مطالب این فصل به این موارد محدود می شود: (الف) نشان دادن میزان اهمیت جنبشهای نوین اجتماعی در اوایل قرن نوزده

و (ب) نشان دادن اینکه نه تنها به گذار ظاهری جنبشهای گذشته به جنبشهای نوین، بلکه باید به تعامل انواع مختلف جنبشها در حوزه جنبش اجتماعی توجه شود، حوزه ای که در گذشته و امروزه تنها اساس مدرنیته بلکه از درون، گوناگون و بین المللی بوده است. با عدم خلط ویژگیهای مختلف جنبشها با روایت فرضی یک طرفه، بهتر می توانیم متغیرهایی را شناسایی کنیم که می توانند جنبشها را بر اساس گستره و اشکال سازمان جنبشها، تأکید نسبی آنها بر سیاست هویت، پایه های اجتماعی و جهت گیریهای آنها در مورد کنش، در دوره های مختلف از یکدیگر متمایز نمایند. اینها موضوعاتی هستند که ما باید در مطالعه تمامی جنبشهای اجتماعی بدانها توجه کنیم و در صدد تبیین حضور و غیاب آنها باشیم.

از آنجایی که با غنای حوزه جنبش اجتماعی در اوایل قرن نوزده و اواخر قرن بیست آشناییم، می توانیم به بررسی بیشتری بپردازیم و نشان دهیم که بر خلاف تصور رایج، اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست به طور کامل تحت سلطه سازماندهی اقتصادگرایانه نبوده است. اتحادیه های

کارگری و دموکراسی اجتماعی تقریباً همه جا با ارتش رهایی بخش و ملی گراهای بیگانه ستیز و با واعظان احیاگر در آمریکا و یهودستیزان در بخش اعظم اروپا رقابت می کردند. با این حال، دانشمندان علوم اجتماعی در دانشگاهها نتوانستند حضور این چنین جنبشهایی را متناسب با محبوبیت مردمیشان دریابند، و این در حالی بود که انتظار داشتند جنبش کارگری و جریان غالب سیاست حزبی هرچه بیشتر قوی و نهادینه شود.

با این حال، اگر آن گونه که من می گویم، این نیز حقیقت داشته باشد که حوزه جنبش اجتماعی در اوایل قرن نوزدهم در بعضی موارد بیشتر شبیه اواخر قرن بیست بوده است تا سالهای میانی، در نتیجه ما با مسئله جالب توجه تبیین تاریخی روبرویم. گزارش استاندارد هیرشمن^(۷۶) (۱۹۸۲) و تارو^(۷۷) (۱۹۸۹) در خصوص چرخه جنبشها عمدتاً بر پدیده‌های کوتاه مدت تأکید می کند: شیوه‌ای که بسیجهای ویژه، ظرف چند ماه یا چند سال توان شرکت کنندگان را تحلیل می برند. اما تغییر در فعالیت جنبشهای اجتماعی اواسط قرن بیستم از این بود. مبارزات گونه‌های بسیار متفاوت مردم به

خاطر شرایط و دستمزد کارشان رفته رفته در یک جنبش کارگری واحد به هم می پیوستند؛ ایدئولوژیهای مختلف آنها دست کم تا حدودی به پیوستاری ازارشهای کارگری کمابیش رادیکال، از سوسیالیسم قوی گرفته تا وحدت طلبی نخبه گرایانه تبدیل می شد. به همین ترتیب، سوسیالیسمهای به اصطلاح اتویپایی در برابر مارکسیسم، فاینایسم^(۷۸) [شاخه معتدل سوسیالیسم] و دیگر برنامه‌های اصلاحات و سوسیال دموکراسی رنگ باختند. همان طور که تیلور^(۷۹) (۱۹۸۳) خاطر نشان کرده است، این امر برای زنان که عمدتاً - هرچند به طور نامتقارن - در مکتب اون گردهم آمده بودند اما در سوسیالیسم مارکسیستی، اتحادیه‌گرایی کارگری و احزاب سوسیال دموکرات خود را در حاشیه می دیدند، پیامدهای شگرفی داشت. این نمونه خاص، باز تعریفی کلی و زیربنایی از زندگی خصوصی و عمومی بود که نه تنها زنان بلکه اکثر مسائل مرتبط با زنان - برای مثال، خانواده - را از عرصه عمومی حذف و مسائل سیاسی را به مسائل کاملاً شخصی تبدیل کرد. این تغییر خاص تاریخی - و نه گرایش همیشگی به مردسالاری - بود که فمینیستها بعداً با شعار

«مسائل شخصی همان مسائل سیاسی است» به مخالفت با آن برخاستند. احتمالاً مراحل توسعه دولت و سرمایه‌داری در سرتاسر این مسئله اهمیت داشته است (Tarrow, 1989 Hirsch, 1988). نخبگان دولتی ممکن است متحدتر شده باشند و در نتیجه بهتر بتوانند پاسخگوی جنبشها بوده و کمتر در معرض شکاف بین حمایت و مخالفت قرار گیرند. قطعاً دولتها مکانیسمهای بهتری برای غلبه بر نارضایی ایجاد کردند (هرچند اینها بندرت در برابر بسیجهای نوین و عمدتاً مرتبط با طبقه متوسط در دهه ۱۹۶۰ مقاوم بودند). به خصوص، حق رأی توسعه یافت و سیاست انتخاباتی در آغاز کار خود به خاطر انواع مختلف توزیع سود اقتصادی، فرصتی برای آرای کارگران بوجود آورد. در عین حال، توسعه نهادهای دولتی مکانیسمهای چانه زنی مداوم بر سر بعضی از مسائل - به ویژه مسائل کاری و رفاهی - را به وجود آورد. این امر بعضی از مسائل جنبشها را وارد عرصه سیاسی می‌کرد و بقیه را خارج می‌ساخت.

تمرکز بخش عظیمی از جمعیت به کار و فعالیت صنعتی نیز ممکن است با عرضه پایه‌ای مناسب و سامان بخش به اتحادیه‌ها ایفای نقش کرده باشد. شاید نکته اساسی تر این باشد که کارگران در تولید سرمایه‌داری (برخلاف اکثر پیشینیان خود) در موقعیتی بودند که می‌توانستند برای سهام افزوده‌شان در رشد سرمایه‌داری مذاکره و چانه‌زنی کنند. آنها خواهان حمایت از صنایع قدیمی یا اجتماعات وابسته به آنها نبودند. بنابراین، همین که کارگران خواهان چیزی بودند که سرمایه‌داران می‌توانستند آنرا با پول عرضه کنند، متضمن بازگشت به سرمایه‌گذاری فزاینده در سازمانهای جنبش اقتصادگرا بود. سرمایه‌داری صنعتی جا افتاده و با تجربه نیز چالشهایی سازمانی بر سر راه جنبش کارگری قرارداد که این باعث شد جنبش کارگری به ساختارهای گسترده، سازمان یافته رسمی و نهادی روی آورد. بی شک، جنبش کارگری به خاطر موفقیتش بر حوزه جنبش چیره شد؛ سلطه آن حاصل مبارزه بود و نه فقط میراث متغیرهای زمینه‌ای. و نهایت اینکه ما نباید از تأثیر حوادث محدود و همچنین روندهای عوامل بنیادی غافل شویم. سرکوب انقلاب ۱۸۴۸ و جنگ داخلی آمریکا آشکارا به پایان شکوفایی جنبشهای اجتماعی اوایل قرن نوزده کمک زیادی

کرد. تأثیرات جمعیت شناختی این دو- مهاجرت و کشتار جمعی - نیز ممکن است احتمال شکل گیری و گسترش جنبشها را کاهش و علاقه مردم به اشکال نهادینه شده کنش جمعی به جای اشکال پرخاطر را افزایش داده باشد.

من قصد ندارم حتی فهرست مشابه و ویژه‌ای از عوامل ممکن را ارائه نمایم که در تلاش برای تبیین بازگشایی حوزه جنبشهای اجتماعی در دهه ۱۹۶۰ (یا در آغاز قرن) ارزش بررسی دارند. مباحث مربوط به تغییر از سرمایه داری تولید انبوه به الگوهای کار در مقیاس کوچک تر و پراکنده تر؛ نقش رسانه‌های جدید؛ و نقش دولت فقط ظاهر دیدگاههای مخالف را از بین می برد. چه بسا جمعیت شناسی بار دیگر سرنوشت ساز

گشته و تغییر اجتماعی سریع مفهوم دیگری از احتمالات جدید ایجاد نموده است. از همه اساسی تر اینکه، ما باید به بررسی این احتمال پردازیم که گسترش NSMs برای مدرنیته طبیعی است و نیازی به تبیین خاص ندارد زیرا تقابلهای چپ و راست، فرهنگی و اجتماعی، عمومی و خصوصی، زیباشناختی و ابزاری را که این قدر به اندیشه ما نظم می بخشد از بین می برد. این چالش شاید

بتواند کمبود نسبی NSMs در بعضی زمانها و مکانها را تبیین کند. هرچند شورشها، اصلاحات و انواع دیگر کنشهای جمعی به یقین در طول تاریخ صورت گرفته است اما ویژگی بارز عصر مدرن به طور کل شکوفایی پر بار جنبشهای اجتماعی است. این امر تا حدودی بدین خاطر است که عصر مدرن فرصتها و امکاناتی برای بسیج فراهم می کند که بسیاری از دوره ها و محیطهای دیگر فاقد آن بودند. در حقیقت آمادگی در برابر گونه‌های مختلف جنبشهای اجتماعی ظاهراً یکی از مشخصه‌هایی است که تاریخ برجسته مدرنیته غربی را به مدرنیته‌های جدید که در حال شکل گیری در شبه قاره هند، چین، آفریقا و جاهای دیگر هستند، پیوند می دهد.

بنابراین یکی دانستن الگوی اواسط قرن نوزده تا اواسط قرن بیست با مدرنیته خطاست. در بین سایر مسائل، این امر به تغذیه و پرورش توهمات مربوط به معنای محتمل گذار به پسامدرنیته کمک می کند. برتری نسبی مجموعه واحدی از جنبشها در طول این دوره الزاماً برجسته تر از گسترش جنبشهای مختلف در قبل و بعد آن نیست، حتی احتمال اینکه چنین باشد ضعیف



است. سلطه ظاهری سوسیال دموکراسی و دموکراسی کارگری - چه در واقعیت اروپا و چه فقط در اذهان دانشمندان علوم اجتماعی - به لحاظ تاریخی خاص و ممکن است. مدرنیته هرگز جنبش اجتماعی (خاصی) نداشت. در عوض، مدرنیته از درون تجزیه شد و از ابتدا با آن مخالفت می شد - یا شاید باید بگوییم «همیشه و در همه حال» موضوع جنبشهای متضاد بود.

پانوشتها

1. Alberto Melucci.

۲. از آنجا که در متن اصلی به جای عبارت طولانی «جنبشهای نوین اجتماعی» از مخفف NSM استفاده شده است، در ترجمه نیز این تلخیص رعایت شده است. م.

3. Tarrow.

4. developmentalism.

5. E.P. Thompson.

6. Tom Paine.

7. communitarianism.

8. manifest destiny.

ایده‌ای در قالب ملی‌گرایی آمریکایی مبنی بر اینکه چنین مقدر شده که آنان اقوام پست‌تر جهان را تربیت کنند. این ایده روشنفکران محافظه‌کار و رهبران سیاسی آمریکا را در قرن نوزدهم به اتخاذ سیاستهای استعماری متقاعد ساخت. م.

9. Giuseppe Garibaldi.

10. Young Europe.

11. Giuseppe Mazzini.

12. Know-Nothings.

اعضای حزب سیاسی مخفی در آمریکا در سال ۱۸۵۰

13. Kuklnxklan.

سازمان نژاد پرست ضد سیاهپوستان در آمریکا
۱۴. اینکه بر اوایل قرن نوزده متمرکز می‌شوم بدین معنا نیست

ما باید برداشت نظری خود از مدرنیته را نه به مثابه روایت کلان بلکه به نحوی ایجاد کنیم که ناهمگنی و مخالفت را در آن نشان دهد و جایگاه مرکزی جنبشهای اجتماعی موجود را کاملاً لحاظ کند. اگر می‌خواهیم پسامدرنیته، تغییر گرایش یا جریان را تشخیص دهیم، باید دقیقاً بدانیم که سر از کجا درمی‌آوریم. قدرت دولتی و سرمایه‌داری فراتر نرفت؛ نه فردگرایی رقابتی از بین رفت و نه دنیای روابط صرفاً ابزاری ذاتاً معنوی تر شد. در حال حاضر بسیاری از شکایات و نارضائیه‌های محرک جنبشهای اوایل قرن نوزده به قوت خود باقی‌اند. بنابراین، گسترش جنبشهای نوین اجتماعی را نباید خیلی سریع به معنای پایان عمر کنش‌گرایی اتحادیه‌های کارگری

26. Brook Farm.

اجتماعی مشارکتی که در ۱۸۴۱ در بوستون آمریکا و توسط رهبران جنبش فلسفی «تعالی گرایی» تأسیس شد و در آن تمامی اعضا می‌بایست به طور برابر در فعالیتها و موفقیتها مشارکت داشته باشند.م.

۲۷. بخشی از این خلط مبحث ناشی از عدم تفکیک بین دو معنای اتویپایی است. برنامه‌های احزاب اجتماعی دموکراتیک نوکورپوراتیستی ممکن است کاملاً جامع و فراگیر، و به معنای مذکور در بالا، اتویپایی باشند، ولی بسیار قابل چون و چرا کردند و الزاماً رادیکال نیستند. فراخوانهای فمینیسم برای پایان دادن به هرگونه خشونت و تبعیض علیه زنان به یک معنا تدافعی اند ولی هم رادیکال و هم چون و چراناپذیر نیز هستند، و به معنای مذکور اتویپایی اند. هر هدف اتویپایی به جهت گوناگون ممکن است در دنیا، آن گونه که ما می‌شناسیمش، قابل وصول نباشد؛ این، معنای مشترک این اصطلاح است.

28. Klaus Eder.**29. Phyllis Schlafley.****30. Chartism .**

جنبش همگانی در بریتانیای کبیر در ۴۸-۱۸۳۸ به منظور ایجاد اصلاحات انتخاباتی و اجتماعی. م

31. Ross.**32. Wilentz.****33. Tammany Hall.****34. Jacksonian democracy.****35. Adams.****36. Frances Wright.****37. Thomas Skidmore.****38. self-exemplification.****39. noninstrumentality.****40 Charles Lane.****41 Anarchist Fruitlands.****42. Shakers.**

نام انجمن معتقدان به رجعت حضرت مسیح(ع) که در سال ۱۷۵۰ در بریتانیای کبیر پدید آمد.م.

43. Tilly.**44. Pierre-Joseph Proudhon.****45. Georges - Eugene Sorel.**

که بخواهم بگویم NSMs در نیمه دوم قرن نوزده یا نیمه اول قرن بیست اهمیت خود را از دست دادند. برعکس، برخی از همین NSMs اهمیت خود را حفظ کردند یا بازیافتند - برای مثال اتحادیه زنان مسیحی برای پرهیز از مشروبات الکلی در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، جایگزین اتحادیه امریکایی پرهیز از مشروبات الکلی در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ شد، پیروان و دابلویو.کی. کلوگ [W. K. Kellogg] طرفدار پرهیزگاری و غلات سرد در اوایل قرن بیست، با پیروان سیلوستر گراهام [Graham Silvester] و مبتکر بیسکویت گراهان در دهه ۱۸۳۰ چندان تفاوتی نداشته‌اند (Nissenbaum, ۱۹۸۰). بسیاری از تجلیات ضدمدرنیسم در حلقه‌های روشنفکری در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، متضمن فعالیتهایی از نوع NSMs بودند (۱۹۸۱ Lears,). هیچ شاخص آماده‌ای برای برآورد کردن زیادی یا کمی فعالیت جنبش در دست نیست؛ بنابراین، قضاوت اجملی و مقایسه‌ای من قابل چالش است، هرچند برآنم که تقریباً شکی نیست که اوایل قرن نوزده دوره ویژه فعالیت جنبشها بوده است.

۱۵. این گزارش مرهون بحثهایی است که با جورج استین متر [George Steinmetz] صورت گرفته است؛ همچنین نگاه کنید به Steinmetz (1990).

16. Mary Wollstoncraft.

نویسنده‌ی فمینیست انگلیسی قرن هیجدهم

17. Robert Owen (1771-1858)

مصلح اجتماعی اهل ولز.

18. Rendall.**19. universalism.****20. Catherine Barmby.****21. Mary Rayan.****22. Charles Fourier.****23. Phalanstery.**

اجتماع تعاونی مورد نظر فوریه (۱۸۷۳-۱۹۷۱) فالانستر است که این واژه از ترکیب دو واژه فالانژ به معنای گروه نظامیان و موناستر به معنای صومعه پدید آمده است. به نظر فوریه در فالانستر آزادی افراد تأمین شده، مزدگیری لغو می‌شود و در نتیجه هماهنگی کامل بین اعضا برقرار می‌گردد.

24. transcendentalists.**25. Anne Rose.**

- جنس [sex] برای چپ جدید بوده است؛ همان گونه که در اکثر دیگر انواع جنبشهای اجتماعی این دوره (مانند اوایل قرن نوزدهم) نیز چنین بوده است.
74. Cohen.
75. Arato.
76. Hirschman.
77. Fabianism.
78. Taylor.

~
ماخذ

Amann, Peter (1975) **Revolution and mass Democracy: the Paris club Movement in 1818**. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Aminzade, Ronald (1993) **Ballots and Banicades**. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Aronowitz, Stanley (1992) **Identity Politics**. London: Routledge.

Calhoun, Craig (1998) "Populist politics, communications media, and large scale social integration", **Sociological Theory**, 6: 219-41.

Calhoun, Craig (1989) "Classical social theory and the French revolution of 1848", **Sociological Theory**, 7: 210-25.

Cohen, Jean and Arato, Andrew (1992) **Civil Society and Political Theory**. Cambridge, MA: MIT Press.

Eder, Klaus (1985) "The 'new social movements': moral crusades, political pressure groups, or social movements?", **Social Research**, 52: 869-901.

Evans, Sara M. & Boyte, Harry C. (1986) **Free Spaces**. Chicago: University of

46. Luddites.
47. E.P. Thompson.
48. Blake.
49. Shelley.
50. Ruskin.
51. Morris.
52. Henry David Thoreau.
53. Walden.
54. John Brown.
55. special issue groups.
56. camp-meeting religion.
57. Elizabeth Cady Stanton.
58. Lucretia Mott.
59. Second Great Awakening.
60. communalists.
61. Wesleyan preachers.
62. Mary Wollstonecraft.
63. William Godwin.
64. Percy Bysshe Shelley.
65. Lord Byron.
66. Dr. Frankenstein's monster.
67. New Lanark.
68. Alexander Campbell.
69. Bethany.
70. New Harmony.
71. Ross.
72. self.

۷۳. آلون گلدنر [Alvin Gouldner] (۱۹۷۰: vii) در تلاش برای درک [جنبش] چپ جدید، ترانه «آتشم را بیفروز» است. [my Fire] را که جیم موریسون [Jim Morrison] و گروه The Doors آن را ضبط کرده‌اند مورد تأمل قرار داده است. وی از دو منظر به این ترانه می‌نگرد: «قصیده‌ای راجع به شورش و غلیان در شهر» که در مدت ناآرامیهای شهر دیترویت خوانده شده است، و آوازی که برای ماشین‌سازان دیترویت سود دهی دارد. به عبارت دیگر، مسئله بین مقاومت سیاسی و هژمونی اقتصادی در نوسان بود. ظاهراً آنچه از نظر گلدنر پنهان مانده، محوریت

- N.J. Smelser (ed), **Handbook of Sociology**. Newbury park, CA: Sage.
- Mewilliams, Wilson Carey (1973) **The Idea of Fraternity in America**. Berkeley, CA: University of California press.
- Marx, Karl & Engels, Friedrich (1976/1848) **Manifesto of the Communist party**, in Karl Marx/Frederick Engels, Collected works, vol. 6, pp. 477-519. London: Lawrence and Wishart.
- Meinecke, Friedrich (1970) **Cosmopolitanism and the National State** Princeton, NJ: Princeton University press.
- Melucci, Alberto (1988) "social movements and the democratization of everyday life", in J. Keane (ed.), *Civil Society and state*, pp. 245-60. London: Verso.
- Melucci, Alberto (1989) **Nomads of the present: Social Movements and Individual Needs in Contemporary society**. Philadelphia: Temple University press.
- Nissenbaum, Stephen (1980) **sex, Diet, and Debility in Jacksonian America**. Greenwich, CT: Greenwood.
- Oberschall, Anthony (1973) **Social Conflict and social Movements**. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Offe, Claus (1985) "New social movements: challenging the boundaries of institutional politics", **Social Research**, 52:817-68.
- Owen, Robert and Campbell, Alexander (1829) *Debate on the Frigidities of Christianity Containing an Examination of the "social system" and of All the systems of scepticism of Ancient and Modern* 2 vols. Bethany, VA: Alexander Campbell.
- Rendall, Jane (1985a) **The Origins of** Chicago press.
- Gouldner, Alvin (1970) **The Coming Crisis of Western Sociology**. Boston: Beacon press.
- Habermas, Jürgen (1990) **The New Conservatism: Cultural Criticism and the Historians' Debate**. Cambridge, MA: MIT press.
- Harrison, John F. C. (1969) **Quest for the New Moral World word: Robert Owen and the Owenites in Britain and America**. New York: Scribners.
- Hirsch, Joachim (1988) "The crisis of Fordism, transformations of the 'Keynesian' security state, and new social movements", **Research in social Movements, Conflict and Change**, 10:43-55.
- Hirschman, Albert (1982) **Shifting Involvements**. Princeton, NJ: Princeton University press.
- Jones, Gareth Stedman (1984) **Languages of Class**. Cambridge: Cambridge University press.
- Kramer, L. (1988) **Threshold of a new world: Intellectuals & the Exile Experience in Paris, 1830-1848**. Ithaca, NY: Cornell University press.
- Lears, Jackson (1981) **No place of Grace: Antimodernism and the Transformation of American Culture, 1880-1920**. New York: Pantheon.
- McAdams, Doug (1982) **Political process and the Development of Black Insurgency 1930-1970**. Chicago: University of Chicago press.
- McAdam, Doug, McCarthy, John D. and Zald, Mayer (1988) "Social movements", in

- Steinmetz, George (1989) **struggle, politics and Reform: Collective Action. Social Movements and cycles of protest.** Ithaca, NY: cornell university press (western societies papers no .21).
- Taylor, Barbara (1983) **Fre and the new jernsalem**.,. new York: pantheon.
- Thompson, Dorothy (1986) **Chartism.** new York: pantheon.
- Thompson, Doroty (1986) **Chartism.** New York: pantheon.
- Thompson, E. P. (1968) **The making of the English working class**, rev. end Harmondsworth: penguin.
- Tilly, chirles (1978) **From Mobilization to Revolution.** Reading MA: Addison - Wesly.
- Traugot , Mark (1985) **Armies of the poor: Detrminants of working- class paricipation in the parisian Insurrection of june 1848.** princeton. NJ: princeton university press.
- Walicki, Andrzech (1982) **Philosophy and Romantic Nationalism: the case of poland.** Oxford: Clarendon.
- Walters, Ronald G. (1978) **American Reformers. 1815-1860.** New York: Hill and wang.
- Wilentz, Sean (1984) **Chants Democratic: New York City and the Rise of the American Working Class, 1788-1850.** New York: Oxford.
- American working class, (1788-1850).** New york: oxford.
- Zald, Mayer N. and Mccarthy, John D. (eds) (1979) **The Dynamics of Social Movements.** Cambridge: Winthrop.
- Modern Feminism: women in Britain France and the United states.** 1780- 1860. Chicago: Lyceum.
- Rendall, jane (ed.) (1985d) **Equal or Different: women's. politics.** 1800-1914. Oxford: Blackwell.
- Rorabaugh, w.j (1979) **The Alcoholic Republic: an American Tradition.** New York: University press.
- Rose, Anne (1981) **Trenascendentalism as a social Movement.** 1830-1850 New Haven, CT:Yale University press.
- Ross, Steven j. (1985) **workers on the Fdgr: work, leisme and politics in Industrializing cincinnati, 1788-1890.** New York: Columbia University press.
- Ryan, Mary (1990) **women in pnblic: Between Banners and Ballots.** Baltimore. MD: johns Hopkins university press.
- Ryan, Mary (1992) "Gender and public access: women's politics in 19 th century America", in C. calhoun (ed.), **Habermas and the pubelic sphere.**pp.259-88 cnbridge, MA: Mrrpress.
- Scott, Alan (1990) **Ideology and the New social Movements.** LONDON: Unwin Hyman.
- Simmel, G.(1903) "The metropolis and mental life", in D. N. Levine: (ed.). **Georg Simmel on Individuality and Social Forms,** pp. 324-39. Chicago: University of Chicago press.
- Steinmetz, George (1990) "Beyond subjectivist and objectivist theories of conflict: Marxism, post Marxism, and the new social movements", wilder House working paper no. 2, university of Chicago.